

۲۰۱۶/۲/۱۹

کانديد اکادميسين سيستاني

سنگ در جای خود سنگین تراست!**تذکرات سردار کبيرالله سراج در مورد تدفين و ترحيم شاه امان الله**

ملکه ثريا ملقب به شاه خانم



اعلیحضرت شاه امان الله غازی

مرحوم سردار کبيرالله سراج برادر زاده اعلیحضرت شاه امان الله مرحوم، پس از آنکه من کتاب «علامه محمودطرزی، شاه امان الله و روحانیت منتقد در افغانستان» برایش فرستادم، در تاریخ هشتم جون ۲۰۰۷ تلفنی از رسیدن کتاب اطمینان داد و تشکر نمود و در مورد تدفین جنازه مرحوم اعلیحضرت غازی به افغانستان برای من حکایت کرد و گفت: برطبق وصیت مرحوم شاه امان الله جنازه وی باید در پهلوی قبر پدرکلانش، امیر عبدالرحمن خان در بوستان سرای کابل (در محل پارک زرنگار) دفن میشد، مگر وقتی این موضوع توسط سردار ولی، خواهر زاده امان الله خان به شاه ولیخان و ظاهر شاه گفته شد، شاه و شاه ولیخان با تدفین جنازه شاه مرحوم امان الله خان در جوار پدرکلانش مخالفت و ممانعت کردند و تا سه روز هیچگونه پاسخی به ملکه ثریا داده نشد.

کبيرالله سراج علاوه نمود که برطبق گفته ملکه ثریا، در این میان سه کشور حاضر شدند جنازه شاه مرحوم را در خاک خود با احترام خاص دفن کنند. اول کشور ترکیه بود که به پاس دوستی شاه امان الله با مصطفی کمال اتاترک رهبر فقید آن کشور حاضر بود جنازه مرحومی را با مراسم شانداري به ترکیه انتقال داده در پهلوی مقبره کمال اتاترک بخاک بسپارند.

دومین کشور، عربستان سعودی بود و سوم مردم پشتونستان بودند که برای آوردن جنازه مرحوم غازی امان الله آمادگی نشان دادند. در این هنگام سردار محمد داود صدراعظم افغانستان به مسکو سفر کرده بود وقتی آمادگی سه کشور مسلمان و بخصوص مردم پشتونستان را با وی (داودخان) در میان گذاشتند، او هدایت داد تا جنازه غازی امان الله را در جلال آباد در پهلوی قبر پدرش امیر شهید دفن کنند. برادران شاه امان الله و خواهران وی درخواست کردند که جنازه شاه مرحوم یک بار در میدان هوایی کابل پانین شود تا اقرب وی و مردم کابل مراسم احترام خود را نسبت به آن شاه فقید بجا آورند، مگر این خواست شان قبول نگردید و دستور داده شد که جنازه بعد از یک توقف کوتاه در میدان هوایی قندهار مستقیماً به جلال آباد منتقل و بلافاصله دفن شود.

دپانو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de يادښت: دلېکنې د ليکنيزې بڼې پلزوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په څير و لولئ



مقبره شاه امان الله امير حبيب الله پدرش و ملکه ثريا ملقب به شاه خانم در جلال آباد

سران قبایل پشتون در جلال آباد جنازه مرحومی را با حرمت فراوان از میدان هوایی ننگرهار برداشتند و از میان شهر جلال آباد گذشتاندند و به باغ سراج الاماره نزدیک مقبره امير حبيب الله شهيد برزمین گذاشتند. هنگامی که جنازه بخاک سپرده شد ، خان عبدالغفار خان زعيم بزرگ پشتونستان میخواست سخنرانی کند و همینکه گفت: شاه امان الله به من لقب **فخر افغان داده است**، ومن میخوام در مورد کارنامه های این شاه محبوب قدری صحبت کنم، اما به وی اجازه سخنرانی داده نشد و شاه ولی خان با قهر از سرمقبره دور شد و خطاب به پسرش سردار ولی گفت: با این مردم هر قدر کمک و انسانیت شود، قدر آنرا نمیدانند.

سردار کبير الله سراج گفت که مراسم فاتحه شاه امان الله در کابل در مسجد پل خستی برگزار شد و برادران و پسر بزرگ شاه امان الله ، سردار رحمت الله جان بر گلیم فاتحه نشسته بودند. در روز سوم جمعی کثیری از مردم کابل در صحن مسجد پل خستی جمع آمده بودند تا در ختم فاتحه پسر مرحوم شاه امان الله را از نزدیک ببینند و مراتب اخلاص و حرمت گزاری خود را نسبت به آن شاه فقید ابرازدارند، مگر به شهزاده رحمت الله اجازه داده نشد تا از جلو مردم کابل عبور کند و از ایشان اظهار تشکر نماید. شهزاده رحمت الله جان را از دروازه عقبی مسجد بیرون بردند و سردار کبير الله سراج به میان صف مردم فرستاده شد تا از مردم تشکر کند و بگوید که او از دروازه عقبی مسجد خارج شده است.

سردار کبير الله سراج افزود که در همان روز سوم فاتحه به پسر مرحوم شاه امان الله گفته شد که هر چه زودتر کشور را ترک بگوید، ولی او خواهش نمود که فقط یک روز دیگر به وی اجازه داده شود تا یک بار قصر دارالامان و باغ پغمان را [که از ساخته های پدرش بود] از نزدیک ببیند، مگر دستگاه خود کامه سلطنت از قبول این خواست انسانی وی امتناع ورزید و شهزاده با خواهر زاده خود (نواسه محمولیخان دروازی) با دل پر حسرت و چشمان اشک الود مجبور شد کابل شهر آبانی خود را ترک بگوید. وحسرت دیدار پغمان و قصر دارالامان را با خود به گورببرد. زهی استبداد و خوکامگی رژیم شاهی!

شاه امان الله و ملکه ثريا از چشم یک نویسنده امریکائی:

نویسنده امریکائی، خانم ریه تالی ستوارت، به امان الله خان غازی و ملکه ثريا عشق و ارادت خاصی داشت و به همین خاطر بود که برای شناخت هرچه بهتر و بیشتر این شاه و ملکه افغانستان، بهترین سالهای زندگی خود را وقف مطالعه و ریسرچ در کتابخانه های امریکا و بریتانیا و افغانستان نمود، و حاصل مطالعات و تحقیقاتش، کتابی است بنام « آتش در افغانستان » (۱۹۷۳-۱۹۱۴، by: Rhea Talley Stewr- Fire in Afghanistan) که از سوی آقای یار محمد کوهسار کابلی به زبان دری ترجمه شده و در پشاور در سال ۱۳۸۰ ش به چاپ رسیده است.

این نویسنده خانم امریکائی مینویسد : «در اوایل سال ۱۹۶۰ امان الله خان در یک کلنیک در سویس بستری شد تا مریضی جگرش را مداوا نماید، اما تداوی مفید ثابت نشد و در ۲۶ اپریل پس از آنکه ۳۷ سال به صفت شهزاده و پادشاه و ۳۱ سال به صفت یک مهاجر بینوا زندگی کرده بود، چشم از جهان فرو بست. در آخرین روزهای حیاتش خواهرش نورالسراج در بالینش نشست و آخرین کلمات را از دهن وی شنید... جنازه امان الله خان را یک گارد احترام تا طیاره بدرقه نمود و به افغانستان نقل داده شد. در جلال آباد ترتیباتی اتخاذ شده بود که برادر اندرهای وی تابوت را به قبر نقل دهند، اما مردمان قبایل که بعضی از آنها از قبیله سنگوخیل شینوار بودند، آنها را یک طرف تپله کردند و تقاضا نمودند و اصرار ورزیدند که آنها تابوت را به قبر نقل میدهند و این کار را کردند، و وصیت وی را بجا نمودند و او را در پهلوی مرقد پدرش به خاک سپردند، به این ترتیب به خاکی که وی به آن عشق میورزید، دفن گردید.» (آتش در افغانستان ، ص ۱۹۱)

مؤلف که در سال ۱۹۶۸ به کابل و جلال آباد سفر کرده و جشن استقلال را نیز دیده بود، بدنبال مطلب فوق مینویسد : « ایام جشن بود و روز استقلال را تجلیل میکردند که امان الله خان آنرا کسب کرده بود، اما من نام امان الله خان را نشنیدم، آتش بازی را تماشا کردم. و بیرق ها را توسط پراشوت در هوا رها میکردند، در بعضی بیرق ها عکس ظاهرشاه دیده میشد و در بعضی عکس نادرخان به مشاهده میرسید... اما در این روزهای جشن، در هیچ بیرق عکس امان الله خان دیده نشد. من تعجب نمیکنم ، زیرا اگر عکس امان الله خان در یک بیرق نمودار میگردید، غوغایی بزرگ برپا میشد. امان الله خان را از کتب تاریخ افغانستان محو کردند، اما در سرزمینی که دهم حصه مردم آن با سواد است چندان فرق نمیکرد، اما در زبان مردم عادی بازار و قبایل که از وادی های سرا زیر شده بودند که از جشن دیدن نمایند، نام امان الله خان زنده و خودش در انظار شان مجسم بود. آنها میگفتند که امان الله خان بهترین پادشاه ما بود. یک زن بیسواد [برایم] گفت که در بازارها عکس های بزرگ ظاهرشاه را در معرض نمایش گذاشته اند، مگر مردم در یک چاپ سنگی کوچک عکس امان الله خان را با زرق و برق چاپ کرده اند.

در جلال آباد از آرامگاه وی دیدار نمودم که در یک طرف آرامگاه در سنگ مرمر نام پدرش دیده میشد و به عین صورت نام امان الله خان بر روی سنگ مرمر چشم میخورد و در هر دیدار مشاهده کردم که گل های تازه بالای قبرش گذاشته بودند، درحالی که عنایت الله را نادیده گرفته بودند. یک بار در وقت نماز رفتم که شخصی دعا میکرد، برایم گفتند که بوتها هایم را بکشم، آری، این کار را همان مردمی می کردند که روزی وی را خلع نمودند.» (همان منبع ، ص ۱۹۲)

ریه تالی، جای دیگری در مورد امان الله خان مینویسد: « امان الله خان یک حکمرانی بود که نه در شرق دیده شده بود و نه در غرب . هیچ پادشاهی بدون بادی گارد و کش و قش (تشریفات خاص امنیتی) جایی نمی رفت. اما برعکس امان الله خان هر جا میرفت و با مردم ملحق میگردید. فامیل وی بر او اعتراض میکردند که (مواظب خودش باشد) امان الله خان میگفت: ملت بادی گاردمن است. امان الله خان دیوانه وار به مردم افغانستان عشق داشت.» (آتش در افغانستان، ص ۲۵)

نویسنده کتاب آتش در افغانستان، در مراسم تدفین ملکه ثریا در افغانستان نیز شرکت داشته و در این مورد مینویسد: در سال ۱۹۶۸ بعد از آنکه اسناد برتانویها را مطالعه کردم به افغانستان رفتم، در آن وقت افغانستان یک کشور بکلی مدرن و عصری بود، انکشاف پوهنتون کابل را طوری دیدم که امان الله خان در خطابه خود در پوهنتون آکسفورد تذکر داده بود. سفر در وقت امان الله خان روزها را در برمیگرفت، ولی حالا چند ساعت بیشتر نیست. قانون اساسی ۱۹۶۴ نافذ شده، هتل کانتی ننتل اعمار شده، زنان با لباس اروپائی با من صحبت میکردند، زنان چادری دار باچشمان مرا بررسی میکردند و یک زن چادری دار، بیگ خط هوائی پان امریکن را با خود داشت. بمن گفتند که ده سال پیش در عصر مترقی داود خان زنان فامیل شاهی و صاحب منصبان اردو و مامورین عالی رتبه در جشن بدون چادری اشتراک ورزیدند و فردای آن پولیس درجاده ها در حال آماده باش بودند که کسی به زنان روی لچ صدمه نزند، در حالی که ۳۱ سال قبل، ملکه ثریا چادری را از خود دور کرده بود. شورش علیه امان الله خان ۴۰ سال افغانستان را به عقب انداخت.

ملکه ثریابه تاریخ ۲۱ اپریل ۱۹۶۸ در روم فوت کرد، ایتالویها با تشریفات شاهی جنازه ملکه ثریا را احترام کردند و توسط طیاره جنازه او را به کابل انتقال دادند و توسط یک طیاره نظامی به جلال آباد انتقال داده شد. هنگامی

که جنازه ثریا به جلال آبلاد رسید من در میدان هوایی بودم، چندین نفر قیابلی دستار بر سر که زمانی از اعمال وی متفکر شده و وی را از کشور رانده بودند در پیشروی موتر جنازه نشسته بودند و قرآن میخواندند و درحالی که دعا میکردند از طیاره دور شدند. قبر ملکه ثریا را کمی دورتر از آرامگاه امامان الله خان، حفر کردند، بعد از تدفین ملاحا بی اختیار سخن زدند، اما وی را تعریف نکردند، هیچ زنی نیامده بود، به استثنای اعضای فامیل وی. هنگامی که مردها از قبر دور شدند، یک تعداد زنان چادری دار درآمدند، دستهای شان را بلند کردند و برای ملکه ثریا دعا نمودند، ایشان برای کسی دعا میخواندند که سالها قبل میخواست آنها را از زندان چادری نجات بدهد. (آتش در افغانستان، ص ۱۹۴ - ۱۹۵) به روایت آقای پوپلزانی، ملکه ثریا به مرض سرطان در روم پایتخت ایتالیا به عمر ۷۲ سالگی در گذشت و جنازه اش به افغانستان نقل داده شد و در جوار قبر همسرنامورش در جلال آباد در باغ سراج الاماره دفن گردید. (وکیلی پوپلزانی، سفرهای شاه امان الله ...، ص ۳۵۹ - ۳۶۰)

سنگ در جای خودش سنگین است!

خبر ترمیم مقبره شاه امان الله غازی را بار اول از قول آقای محمدایز نوری، یکی از ارادتمندان آن شاه مترقی، به حواله رسانه "تاند" در این پورتال وبه دنبال آن داکتر صاحب صاحب هاشمیان موضوع انتقال عظام رمیم آن شاه و وطن دوست را از جلال آباد به کابل مطرح ساختند و انجام آنرا با وجود مخالفت های موجود در رهبری دولت، یکی از اقدامات نیک دولت اشرف غنی به شمار آوردند.

در تائید پیشنهاد استاد هاشمیان، آقایان دیگری ابراز نظر کرده اند و جناب محمد داوود مومند، پیشنهادی خیلی خوش بینانه (آرامگاهی در سطح تاج محل) با ملحقات عالی و ایدال را به دولت اشرف غنی ارائه داشته اند که من امکان عملی شدن آن را از توان آقای اشرف غنی خارج می بینم. به دلایل ذیل:

من اعلام ترمیم مقبره شاه امان الله را به هدایت شخص اشرف غنی، محض یک بازی سیاسی بمنظور خوشحال کردن مردم قندهار میدانم، زیرا در سفر اخیر رئیس جمهور به آن شهر، مردم از وی چندان استقبال نکردند و اعتراضاتی مبنی بر اینکه اشرف غنی با درانی ها سر دشمنی گرفته و تمام رجال کار دان درانی را از تمام مقامات مهم و موثر کشور حذف کرده است. بنابراین گزارش های رسانه ها، جلسه ای که در آن آقای اشرف غنی سخنی رانی کرده بود بعد از سخنرانی به تشنج کشیده شد. بعد از بازگشت از این سفر بود که موضوع ترمیم مقبره مرحوم شاه امان الله، که در اوضاع کنونی خیلی بهتر از مقبره پدر کلانش امیر عبدالرحمن خان، مورد احترام و تکریم مردم شریف ننگرهار قرار دارد، مطرح شده است. و برخی از ارادتمندان آن شاه غازی فکر میکنند که اشرف غنی واقعاً میخواهد بطور شایسته ای از مقام و منزلت شاه امان الله قدر شناسی نماید، ولی من به چنین امری باور ندارم و گلایه ها و شکایات مردم قندهار را از رئیس جمهور اشرف غنی و برخورد او با طوایف درانی را درک و تائید میکنم. بدین لحاظ، من اقدام اشرف غنی را تا سطح یک ترمیم ساده بر چتر مقبره آن شاه، برای خوشنودی و درعین حال جلوگیری از گلایه ها و شکایات مردم درانی از او، چیز بیشتری تصور نمیکنم.



آرامگاه اعلیحضرت امان الله خان در جلال آباد

دوم، بگیریم که بالاخره بر اثر فشار افکار ارادتمندان آن شاه تجدد طلب و آزادی دوست، استخوانهای آن شاه مرحوم را بردارند و در کابل برطبق وصیت خودش، در یک گوشه پارک زرنگار بخاک بسپارند، آیا فکر کرده اید که بعد از دوره اشرف غنی، با آمدن یک رئیس جمهور دیگر [احیاناً رئیس جمهور مورد توجه انگلیس]، وضعیت مقبره امان الله، خیلی بدتر از وضعیت زار مقبره امیر عبدالرحمن خان، خواهد شد؟ مقبره امیر عبدالرحمن در عهد سلطنت ظاهرشاهی، که از یک تبار و یک طایفه بودند، با وجود یک باب مسجد در داخل گنبد آن، به بیت الخلاء عمومی شهریان کابل میل شده بود که گذشتن از کنار آن، انسان را دچار تهوع و سرگیجه میکرد. چه تضمینی وجود دارد، که اگر مقبره شاه امان الله، از محل کنونی آن به کابل آورده شود و در جوار مقبره پدرکلاتش بخاک سپرده شود، فردا یا پس فردا، حالت یک بیت الخلاء ثانی را بخود نگیرد؟؟!

بهبتر است باری به تربیت عمومی مردم خود و سطح فرهنگ حرمت گذاری به شخصیت های ملی جامعه خود بیندیشیم، و بعد تصمیم بگیریم. اگر به غرور خشک ما برنخورد، هنوز مردم ما قدر استقلال و آزادی را بدرستی درک نمیکنند. هنوز قدر و منزلت کسی را که برای شان استقلال و آزادی و سربلندی کسب کرده است، نمیدانند. هنوز با تجلیل از استقلال در ۲۸ اسد سرسازگاری ندارند. هنوز بنابر اقدامات منفی ای که در طول دوره سلطنت در حق شاه امان الله صورت گرفته است، مردم ما به مقام والای محصل استقلال کشور خود پی نمی برند. هنوز مردم ما از فرهنگ قدر دانی از شخصیت های بزرگ ملی که باید مثل عزت و شرف خود از آن صیانت کنند، خیلی زیاد فاصله دارند.

بنابراین به نظر بنده، سنگ درجایش سنکین تراست. نشود که این سنگ گرانها را از جایش بکنیم و بعد به زمین اندازیم و بشکنیم؟ یعنی نتوانیم از آن طور شایسته نگهداری کنیم! بالفرض اگر روزی، بر مقبره آن محصل استقلال کشور، کسی عمداً نجاست و فضله انسانی بپاشد، چگونه مانع چنین کارها خواهیم شد؟ و جزای چنین کسی چی خواهد بود؟ متأسفانه در چهار دهه اخیر، بر اثر مداخلات خارجیها و رونق اجنتوری، نفاق و شقاق و تبارگرایی و بنیادگرایی بیش از هر وقت دیگری در افغانستان قوت گرفته است و هیچ تضمینی برای حفاظتش وجود ندارد.

همین حالا هم در پارلمان و هم در میان علمای دینی (ملاها)، وکیلان و ملانماهایی هستند که شاه امان الله را به چشم نفرت می بینند، و به او دشنام و ناسزا میگویند، ولی مرجعی که چنین افراد و اشخاص را مورد باز خواست قرار بدهد، و با جزای جرمه و تادیب مجازات شان کند، وجود ندارد. در ترکیه، سزای کسی که به نام یا مقبره کمال اتاترک بی حرمتی کند، مرگ است!! اما در کشور ما، مقام محصل استقلال کشور پانین تر، از مقام یک قوماندان محلی

تنظیمی است. پس از کودتای ثور، هر قوم و هر حزب و هر تنظیم، برای خود بت رهبری ساختند و به پیروی از آن پرداختند. امروز هم به آن رهبر قومی و حزبی خود اعتنا و احترام می کنند، نه بکسی که برای تمام مردم این کشور خدمت کرده و استقلال و آزادی بدست آورده است.

با درنظرداشت، این همه حقایق، من در اوضاع کنونی، طرفدار انتقال جسد آن شاه مترقی که روز تاروز در میان نسل جوان ما شناخته تر و محبوب تر میشود، نیستم. و بودنش را در جلال اباد در کنار مرقد پدرش و همسرش ملکه ثریا مناسب ترمیدانم. البته هر وقتی که یک حکومت ملی و یک ملت یک پارچه در افغانستان فراهم آید، آن وقت ابتدا اعمار مقبره آن شاه را شبیه مقبره سید جمال‌الدین افغان، در کنار مینار استقلال و یا در میدان مرادخانی که شاه اولین نطق خود را ایراد کرد و به مردم افغانستان وعده استرداد استقلال را داد، و یا در باغ پغمان که از یادگارهای آن شاه نامدار است، و سپس انتقال عظام رمیم آن شاه بزرگ را به نسل های آگاه آن زمان پیشنهاد میکنم.

پایان